

بیژن اسدی*

صهیونیسم سیاسی: تبدیل آرمان مذهبی به آرمان سیاسی

مقدمه و تعریف

«صهیونیسم^۱ سیاسی، عبارت از یک آرمان تاریخی-سیاسی است. یعنی بازگشت یهودیان آواره و پراکنده در نقاط مختلف جهان به سرزمین اصلی شان فلسطین.» به عبارت دیگر، نهضتی برای تبدیل مجدد یهودیان به ملتی واحد است. بنا به باور صهیونیستها، ریشه پیدایش صهیونیسم سیاسی را باید در تاریخ و عقاید مذهبی آنان جست. در تورات آمده است: «در آن روز به ابرام [ابراهیم] گفت: این زمین را به نسل تو خواهیم داد، از نهر مصر تا نهر بزرگ فرات.»^۲ و نیز: «تا آن که خداوند تو و نسل تو باشم ... همه زمینهای غربت تو را به تو و نسل تو بر می گردانم ... زمینهای کنعان را به ملک ابدی تو درخواهم آورد.»^۳ و یا «... من هستم یهوه، خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحاق این زمینی را که تو بر آن خفته ای به تو و ذریه تو می بخشم.»^۴ این وعده های مذهبی و سایر داستانهای تاریخی مورد استناد یهودیان، یکی از مهمترین پایه های عقیدتی صهیونیسم را تشکیل می دهد. به استناد این باورهاست که، صهیونیست ها ریشه و حقوق تاریخی خود را در سرزمین فلسطین می یابند.

* استادیار علوم سیاسی در دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی
مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی-آمریکاشناسی، جلد چهارم، ۱۳۷۹، صص ۳۰-۱.

یکی دیگر از عناصر صهیونیسم- بنا به باور یهودیان- عبارت از نقش و سابقه تاریخی آنان در سرزمین فلسطین است. یعنی سکونت چند دهه آنان در فلسطین و حکومت حضرت سلیمان و داود و ... در آن جا.^۵ یکی دیگر از عناصر مهم تشکیل دهنده صهیونیسم که بالاخره به عنوان یک نیروی احساسی قدرتمند، زمینه های ایجاد یک نهضت سیاسی سازمان یافته و به عبارت دیگر «صهیونیسم جدید» را فراهم کرد، عبارت از «پراکندگی قوم یهود»^۶ بود که چند مرحله مختلف را پشت سر گذاشته است. آخرین مرحله در سال ۷۰ میلادی اتفاق افتاد که «سردار تیتوس»^۷ - امپراتور بعدی روم - بیت المقدس را تصرف کرد و دولت یهود منقرض شد. از آن تاریخ به بعد، یهودیان همواره در آرزوی بازگشت و استقرار در فلسطین بوده اند.

صهیونیسم مذهبی و صهیونیسم سیاسی را باید از یکدیگر جدا کرد. صهیونیسم مذهبی، عبارت از امید بزرگ رهایی بخش یهودیان در آخرالزمان است. بر اساس این اعتقاد، هنگام ظهور حضرت عیسی (ع) در آخرالزمان، دوره حکومت خداوند که همگان، یا «تمام قبایل زمین»^۸ به آن دعوت شده اند، برای تمام افراد بشر تحقق خواهد یافت: «تمام مللی که پس از تو خواهند آمد مورد لطف و عنایت ما قرار خواهند گرفت، زیرا تو ندای ما را اجابت کرده ای»^۹ و این ملل به سوی سرزمینهایی که تورات، حماسه ابراهیم و موسی را در آنجا قرار داده رهسپار خواهند شد. صهیونیسم مذهبی، سنت زیارت سرزمین مقدس و تشکیل جوامع روحانی در برخی نقاط مقدس فلسطین را بنیان نهاد. صهیونیسم سیاسی، به عنوان یک مقوله کاملاً جدای از صهیونیسم مذهبی در اواخر قرن نوزدهم با افکار و اهدافی کاملاً سیاسی - و نه مذهبی - پا به عرصه نهاد.

شکل گیری هسته های اولیه صهیونیسم

اوایل دهه ۱۸۸۰، صهیونیسم به شکل سازمان یافته خود و در بدو امر به تدریج در روسیه شکل گرفت. اذیت و آزار یهودیان در روسیه در دهه ۱۸۸۰ در زمان سلطنت تزار الکساندر سوم و تزار نیکلای دوم، بویژه کشتار دسته جمعی یهودیان در سالهای ۱۸۸۱-۲ بسیاری از آنان را متقاعد کرد که تنها امید برای یهودیان روسیه و نجات از آزارهای بیشتر،

مهاجرت است. ولی این برنامه، تنها هدف قسمتی از یهودیان روسیه بود. نهضت هواخواه ایدئولوژی یهود، اهمیت ناسیونالیسم یهود و بنیانهای تاریخی آن را مجدداً احیا کرد. یکی از اولین رهبران این احیای مذهبی روشنفکر مأبانه، یک نفر روزنامه نگار یهودی ساکن «اودسا» ی روسیه به نام «لئوپینسکر»^{۱۰} بود که رساله وی تحت عنوان: «خودرهایی»^{۱۱} در سال ۱۸۸۲ در آلمان منتشر شد. وی در این رساله، خطاب به یهودیان می گوید: از آنجا که اقدامات ضدیهود (یهودآزاری)^{۱۲} ریشه کن نمی شود، یهودیان باید به اقدامات ناسیونالیستی متوسل شوند. در عقاید پینسکر، تقریباً بذره‌های صهیونیسم سیاسی دیده می شود. او به عنوان یکی از بنیانگذاران ایدئولوژی صهیونیسم می گوید که یهودیان اگر چه ملت محسوب نمی شوند، ولی به اتکای «روح جمعی» خود به مثابه یک ملت هستند. اینان، ملتی هستند در خود و محدود به خود، درک ناشدنی که از لحاظ روحی و معنوی دارای حالتی ویژه هستند؛ ملتی که موجب ترس و وحشت اقوام دیگر است.

«پرزاسمولنسکین»^{۱۳}، نویسنده یهودی ساکن وین یک نظریه پرداز مشخص متعلق به طبقه خرده بورژوازی محسوب می شود. حتی قبل از کشتار دسته جمعی یهودیان در روسیه، وی مشغول تبلیغ افکار صهیونیستی بود. تبلیغات وی به عنوان عکس العملی در برابر اقدامات ضدیهود نبود، بلکه بیشتر با هدف برانگیختن و ایجاد روح ملی مردم یهود بود. پینسکر و اسمولنسکین باعث ایجاد نهضت «دوستانان صهیون» شدند. بر اثر تبلیغات آنها، نه فقط جوانان و دانشجویان، بلکه افراد مسن با افکار سنتی نیز به این نهضت پیوستند. پس از آن، گروههای کوچک یهودیان به تدریج روسیه را ترک کرده، برای تشکیل اجتماعات یهودی در صحرای فلسطین عازم آن جا شدند. در میان یهودیان روسیه، نهضتی ایجاد شده بود که از تأسیس مناطق کشاورزی یهودی در فلسطین و سوریه حمایت می کرد. آنان اعتقاد داشتند که کشاورزی می تواند نژاد قوم یهود را احیا کند، نژادی که طی قرنهای سکونت در «گتو»^{۱۴} ها رو به زوال رفته و یا از طبیعت خود دور افتاده است. در واقع، نوع ویژه ای از سوسیالیسم تولستوی در نهضت «دوستانان صهیون» جلوه گر شد. در داخل نهضت دوستانان صهیون، گروه دیگری نیز به نام «بیلو»^{۱۵} با عضویت جوانان یهودی در منطقه خارگف شکل گرفت. در سال

۱۸۸۲، یک گروه «بیلو» در قسطنطنیه، بیانیه‌ای مبنی بر درخواست وطنی در فلسطین منتشر کرد. آنها پیشنهاد کردند که سلطان عثمانی، محل مورد نظر را که در قلمرو امپراتوری عثمانی قرار داشت در اختیار آنان گذارد. در حدود یک دهه بعد نیز یک نفر روسی به عنوان یک مفهوم مذهبی - انسانی، به نام صهیونیسم سکه ضرب کرد.

در دهه ۱۸۹۰ فردی به نام «آحده‌آم»^{۱۶} - یکی از متفکران معروف صهیونیست - ایده‌ای متفاوت از صهیونیسم سیاسی را مطرح می‌کند. وی نظریه پرداز صهیونیسم معنوی و مذهبی است. وی صرفاً به تصور کتاب مقدس از قوم برگزیده که در سرتاسر جهان پراکنده است و از جانب خدا واجد رسالتی ویژه است، تأکید می‌کند. وی بر این عقیده بود که یک قدرت «زیست شناختی» مبتنی بر خواست خداوند، مردم یهود را در وضعیت پراکنده و غیر مجتمع نگه داشته است، بنابر این، باید به فلسطین صرفاً به عنوان یک مرکز مذهبی و فرهنگی یهودیان احترام گذاشته شود. این موضع‌گیری فکری که صریحاً مخالف صهیونیسم سیاسی بود، عکس‌العملهایی را در میان توده‌های یهودی ایجاد کرد. بخصوص پس از سال ۱۹۰۵، این فکر برای بقای فرهنگ یهودیان و زبان عبری به طور چشمگیری مورد توجه قرار گرفت.

تولد صهیونیسم سیاسی

معروفترین رهبر سیاسی صهیونیسم «تئودور هرتزل»^{۱۷} (۱۸۶۰-۱۹۰۴) است. وی یک روزنامه نگار مجاری الاصل ساکن وین (اتریش) و تحصیل کرده رشته حقوق بود. وی پایه گذار صهیونیسم سیاسی در دنیا است. او فردی است که صهیونیسم را از شکل مذهبی و معنوی خارج کرد و به آن شکل و محتوای سیاسی بخشید. وی خبرنگار روزنامه اتریشی «نیوفری پرس» (Neue Freie Press) بود. روزنامه مذکور در اکتبر ۱۸۹۱ وی را به عنوان خبرنگار ویژه این روزنامه در پاریس منصوب کرد. وی چند سال در پاریس اقامت کرد و این امر موجب دگرگونی و تحول بزرگی در زندگی او شد. پاریس، در آن روزگار، مرکز دنیای متمدن و مهد جنبشهای سیاسی و فرهنگی بود. زندگی در پاریس فرصت خوبی برای وی بود تا در مورد مسایل مختلف و سیاست اروپا مطالعه و مذاقه کند. نتیجه این که نظرگاههای جدیدی در

مورد مسایل مختلف پیدا کرد. وی در پاریس مجدداً با مسئله یهود برخورد پیدا کرد؛ از جمله این که با مسئله «دریفوس»^{۱۸} و محاکمه او در آن جا مواجه شد (در سال ۱۸۹۴). وی در آن جا با تظاهرات مردم فرانسه علیه دریفوس مواجه شد و این امر او را نگران ساخت. از این تاریخ به بعد، عناوین و مقالات مربوط به مسایل یهودیان، غالب نوشته های هر تزل را به خود اختصاص داد. مضامین و مفاهیم ضدیهود در مسئله دریفوس موجب شد که هر تزل معتقد شود که تنها پاسخ و راه حل مسئله یهودیان در دنیا، ایجاد یک «دولت یهودی» است. او به این نتیجه رسید که اگر مسئله ضدیهود در فرانسه آزادمنش می تواند وجود داشته باشد، بدیهی است که در کشورهای دیگر با قدرت بیشتری ظاهر می شود.^{۱۹} علاوه بر این، به زعم خود به فکر پیدا کردن راه چاره ای برای مقابله با این گونه اقدامات ضدیهود و حل نهایی مسئله یهودیان برآمد. او در بدو امر با «بارون موريس دوهيرش»^{۲۰} شخص ثروتمندی که به «انجمن مهاجرت یهود» برای کمک به یهودیان شرقی برای مهاجرت به آرژانتین و برزیل کمک می کرد، تماس گرفت. وی آن گاه به دنبال پیدا کردن جاهایی برای ایجاد یک مهاجرنشین یهودی، به فکر آمریکای جنوبی و سپس آفریقا افتاد. هر دو منطقه از هر جهت، مکانهای مناسبی برای استعمار اروپایی بودند. این فکر هر تزل می توانست در آن دوران - که یک دوره استعماری و امپریالیستی افراطی بود - قابل فهم و توجیه باشد. بدون شک، هر تزل در آن زمان می دانست که فلسطین در اواخر قرن نوزدهم یک منطقه مسکونی و پرجمعیت است.

به هر حال، چنین افکار و مطالعاتی، سرانجام به نتیجه رسید. بدین ترتیب که وی در فوریه سال ۱۸۹۶، جزوه ای به زبان آلمانی با عنوان: «دولت یهود»^{۲۱} راه حل جدیدی برای مسئله یهود منتشر کرد (تصویر الف). وی در این کتاب، نظریات ویژه خود را در رابطه با مسئله یهود بیان داشته است. او اعتقاد داشت که یهودی ها قوم و ملتی هستند که تنها راه حل آنان در مقابل اقدامات ضدیهود و مسئله یهود، تملک یک موطن متعلق به خودشان و ایجاد دولت ملی، با اختیار و استقلال کامل است. وی آرژانتین یا فلسطین را به عنوان محل ایجاد دولت مطروحه خود در نظر گرفت و اعلام کرد که منطقه مورد نظر باید برای مهاجرت در مقیاس وسیع به اندازه کافی بزرگ باشد! همچنین وی پیشنهاد کرد که به منظور نظارت بر مهاجرت

یهودیان، یک «سازمان مهاجرت» با همکاری و کمک انگلستان ایجاد شود. برداشت شخص هرترزل از صهیونیسم، کاملاً غیرمذهبی و مخالف تعالیم دین یهود بود. به عبارت دیگر، جنبه ای دنیوی داشت. صهیونیسم سیاسی هرترزل عمدتاً طرحی برای مقابله با اقدامات ضدیهود و حل آن مسئله بود تا بازگرداندن یهودیان به «ارض موعود» شان در فلسطین. در صهیونیسم سیاسی، ناسیونالیسم یهود به شدت حاکم است. از دیدگاه صهیونیسم سیاسی، هر یهودی یک صهیونیست است، ولی لازم نیست که هر صهیونیست، یهودی باشد!

هرترزل، شکل جغرافیایی کشوری را که قرار بود در آینده ایجاد شود، توصیف کرده بود: باید به نسبت پیشرفت بازرگانی خارجی خود به دریا راه پیدا کنیم. نیز باید مالک زمینی گسترده و پردامنه باشیم تا کشاورزی جدید خود را در مقیاس بزرگ در آن زمین اجرا کنیم. شعار تبلیغاتی ما باید چنین باشد: «فلسطین داوود و سلیمان» وسعت آن: «از رود نیل تا شط فرات»^{۲۲} بین مناطقی که هرترزل برای ایجاد دولت یهود پیشنهاد کرده بود، فلسطین بیشتر مورد توجه بود و اقدامات و ابراز نظرات بعدی نیز این امر را به اثبات رساند. هیجان ناشی از فکر ظهور ناجی موعود در یهودیان مذهبی، احساسات تحریک شده به وسیله تورات و سنی که نفوذ خود را حتی در یهودیانی که از همگامی با مذهب یهود دست کشیده بودند، حفظ کرده بود، موجبات بسیج مؤثر یهودیان را به سوی این هدف فراهم کرد. هرترزل در کتاب دولت یهود، توجه خویش را به دستیابی به فلسطین و این که به چه مقصودی آن سرزمین را در آسیا انتخاب کرده است با صراحت تمام اعلام کرده است:

«اگر اعلیحضرت سلطان، فلسطین را به ما واگذارد، ما تنظیم کامل امور مالی ترکیه را تعهد خواهیم کرد و در آن سرزمین، برای اروپا در مقابل آسیا سنگری استوار تشکیل خواهیم داد و در مقابل توحش، تمدن را نگهبانانی طلایه دار خواهیم بود و از طریق رابطه ثابت و مداوم با سراسر اروپا که موجودیت ما را تضمین خواهد کرد، دولتی بی طرف باقی خواهیم ماند.»

سلطان عبدالحمید در ژوئن ۱۸۹۶، به طور غیرمستقیم به پیشنهاد هرترزل پاسخی شایسته داد. او گفت:

«امپراتوری ترکیه از آن من نیست، بلکه متعلق به ملت ترک است. من نمی توانم هیچ

قطعه ای از آن را مجزا کنم. بهتر آن است که یهودیان میلیونها پول خود را پس انداز کنند. هنگامی که امپراتوری من تقسیم گردد، فلسطین را مفت تصاحب خواهند کرد، اما اینک فقط لاشه ما را می توان تقسیم کرد. من اجازه نمی دهم که موجود زنده را کالبد شکافی کنند.»^{۲۳}

بدین ترتیب مشاهده می شود که صهیونیسم سیاسی از همان بدو امر به صراحت اعلام کرد که در مقابل تصرف فلسطین، به عنوان کارگزار و عامل سیاست امپریالیستهای اروپایی انجام وظیفه و ادای دین خواهد کرد. تجزیه و تحلیل تاریخ صهیونیسم نیز مبین این مطلب است که هدف اصلی و مهم صهیونیسم سیاسی از همان ابتدا این بود که کشوری تشکیل دهد و موجودیت آن کشور، به وسیله حقوق عمومی تضمین شود. جنبش صهیونیسم سیاسی، موجب حمایت جمعی یهودیان نشد. حتی در این رابطه، مخالفتهایی نیز در بین یهودیان پدیدار شد. به عبارتی، یهودیان مخالف، اعتقاد داشتند که یهودیت یک مذهب است و نه نژاد و قوم. یهودیان می توانند در تمام نقاط دنیا بدون از دست دادن مذهبشان زندگی کنند. حتی قبل از پیدایش صهیونیسم سیاسی نیز گروههایی از یهودیان در این مورد ابراز عقیده صریح کرده بودند: از جمله، «هرمان اولر»^{۲۴}، حاخام بزرگ انگلستان در سال ۱۸۷۸ اظهار داشته است که: «یهودیان پس از غلبه رومیان به فلسطین، جامعه سیاسی تشکیل ندادند. ما یهودیان از نظر سیاسی، هواخواه کشورهای هستیم که در آن جا زیست می کنیم: ما فقط انگلیسی یا فرانسوی یا آلمانی هستیم و مسلماً عقاید دینی مخصوص به خود را داریم، اما با این همه، با هموطنانی که آیین دیگر دارند، تفاوتی نداریم...» در قطعنامه سال ۱۸۸۵، کنگره یهودیان که در «پیتزبورگ»^{۲۵} آمریکا تشکیل شد، چنین آمده است: «ما یهودیان، خود را یک ملت نمی دانیم، بلکه فقط قومی دینی هستیم. پس به بازگشت به فلسطین نظری نداریم و نمی خواهیم هیچ یک از قوانین دولت یهود را زنده کنیم.»^{۲۶}

هرتزل پس از انتشار کتاب خود در سال ۱۸۹۶، در تابستان همان سال به قسطنطنیه رفت. دیدار وی از قسطنطنیه، ترک ها و همچنین یهودیان را به وحشت افکند و آنها را به تعمق پیرامون هدف این بازدید واداشت. ضمناً در بهار سال بعد (۱۸۹۷) نیز گروهی از یهودیان معروف انگلیس از جمله «اسراییل زانگویل»^{۲۷} و «هربرت بنتویچ»^{۲۸}، از قسطنطنیه بازدید

کردند. پیرو این بازدیدها نیز یهودیان اروپا و آمریکا در حمایت از نخستین کنگره صهیونیستی که قرار بود در تابستان همان سال در شهر مونیخ آلمان تشکیل شود، تظاهراتی برگزار کردند. پیشنهاد برگزاری اولین کنفرانس صهیونیستها در شهر مونیخ به علت مخالفت خاخامهای آلمانی رد شد، زیرا آنها اعلام کردند که: «کوشش در راه استقرار یک دولت ملی یهودی در سرزمین فلسطین، مغایر وعده های پیامبرگونه یهودیت است.» برخی دیگر از خاخامهای یهودی نیز در همان بدو پیدایش صهیونیسم سیاسی، اظهار عقیده کردند که تصرف مجدد سرزمین فلسطین، به کمک پول و اسلحه، در حکم خیانت به والاترین و شریفترین ارزشهای مذهب یهود است.^{۲۹}

اولین کنگره صهیونیستها در تاریخ ۲۹ اوت ۱۸۹۷ در شهر «بال» سوئیس برگزار شد. برگزاری کنفرانس بال، نقطه عطفی در تاریخ صهیونیسم سیاسی است. در واقع، با این کنفرانس، صهیونیسم سیاسی، به طور عملی به منصفه ظهور رسید. در این کنفرانس، اهداف و آرمانهای صهیونیسم، بیان و تبیین شد؛ ضمناً عقاید و ارکان مذهبی خاصی نیز مطرح شد که یهودیان جهان باید برای تحقق آنها تلاش می کردند. هرتزل در سخنرانی افتتاحیه کنگره، هدف جلسه را به شرح زیر خلاصه کرد: «ما اکنون سنگ پایه خانه ای را بنا می نهیم که ملت یهود را پناه و حامی خواهد بود.»^{۳۰}

کنگره، متن زیر را به عنوان اهداف اساسی خود تحت عنوان «برنامه» مورد بررسی و تصویب قرار داد (تصویر ب):

«صهیونیسم برای تأمین امنیت مردم یهود خواهان یک وطن در فلسطین است که به طور عمومی و قانونی مورد شناسایی قرار گیرد. کنگره برای دستیابی به هدف خود روشهای زیر را مورد نظر دارد:

۱- تشویق و دلگرمی منطبق با برنامه اسکان فلسطین به وسیله استقرار کشاورزان، کارگران و سایر اصناف یهودی.

۲- متحد کردن و سازمان دادن کلیه یهودیان در گروههای محلی و وسیع تر بر حسب قوانین جاری کشورهای آنان.

۳- تحکیم و تقویت خودآگاهی و احساس شعور ملی یهودیان.

۴- اقدامات مقدماتی برای جلب رضایت حکومت‌های متعددی که موافقت آنها برای نایل

شدن به اهداف صهیونیسم ضروری است.^{۳۱}

شرکت کنندگان در کنگره، مسایل مختلف مربوط به یهودیان را مورد بحث و بررسی قرار داده، برخی از مباحث را به عنوان اصول صهیونیسم مورد پذیرش قرار دادند که در واقع، سنگ پایه های صهیونیسم سیاسی شدند. در کنگره، مباحثی مانند: حقوق تاریخی یهودیان در فلسطین، مطرح کردن سرزمین فلسطین به عنوان یک مکان مناسب برای یهودیان در فلسطین، مطرح کردن سرزمین فلسطین به عنوان یک مکان مناسب برای یهودیان، هدف همه یهودیان در بازگشت به فلسطین، مسئله آوارگان یهود، مسئله مهاجرت گسترده یهودیان به فلسطین و غیره مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. به هر حال، کنگره با هدف اصلی:

«ایجاد وطن یهود در فلسطین که به وسیله حقوق عمومی تضمین شود»، به کار خود

پایان داد.

هرتزل پس از پایان کنگره در یکی از نوشته هایش چنین نوشت: «در بال، من دولت یهود را بنیان گذاشتم... همه شاید در عرض پنج سال، و محققاً پنجاه سال به این امر پی خواهند برد.» عَجَباً که این پیش بینی در موعد مقرر به وقوع پیوست، پنجاه سال بعد کشور اسرائیل با کمک و حمایت همه جانبه انگلستان و آمریکا پا به عرصه وجود نهاد و از آن تاریخ به بعد، مسایل و مشکلات حاد و پیچیده ای را گریبانگیر منطقه خاورمیانه کرد!

همان طور که قبلاً گفته شد، هرتزل به سلطان عبدالحمید دوم پیشنهاد کرده بود که در قبال کمک‌های قابل توجه مالی یهودیان، به حکومت عثمانی اجازه دهد یک جمهوری خودمختار یهود در داخل قلمرو عثمانی و در فلسطین تشکیل شود. بخصوص وی از سلطان خواستار اجازه مهاجرت بدون محدودیت یهودیان به فلسطین شده بود. مذاکرات و تماس‌های هرتزل و دیگر یهودیان با سلطان طی سالهای ۲-۱۹۰۱ برای تحقق هدف مذکور شکست خورد و سلطان درخواست آنها را اجابت نکرد. گفتنی است که از نظر شخص هرتزل برای تشکیل دولت یهود، یک مکان واحد و خاص اهمیت نداشت، چرا که در این راه غیر از

فلسطین، کشور آرژانتین در آمریکای جنوبی و یا اوگاندا در آفریقا را که از سوی انگلستان به وی پیشنهاد شده بود، در نظر گرفته بود. ولی دیگر رهبران صهیونیسم با تشکیل دولت یهود در محل دیگری غیر از فلسطین موافقت نداشتند و در این مورد با هرتزل همعقیده نبودند.

هرتزل در سال ۱۹۰۴ فوت کرد. پس از مرگ وی، جوامع دوستداران صهیون قدرت بیشتری پیدا کرده، در مورد فلسطین به عنوان محل ایجاد یک وطن ملی اصرار ورزیدند. این گروه بعداً بر گروههای دیگری که برای حل مسئله یهود خواستار تشکیل دولت یهود در سرزمین دیگری غیر از فلسطین بودند، پیروز شدند. بالاخره، در هفتمین کنگره صهیونیستها که در سال ۱۹۰۵ پس از مرگ هرتزل تشکیل شد، طی قطعنامه ای، تنها، روی تشکیل دولت یهود در فلسطین تأکید شد.

گفتنی است که یهودیان سالهای متمادی به سرزمین فلسطین رفت و آمد می کردند و برخی از آنها به تدریج در این سرزمین سکونت گزیدند. طی دهه ۱۸۸۰، کیفیت و کمیت این مهاجرتها تغییر فاحشی یافت. طبق برآورد سال ۱۸۸۲، تقریباً ۲۳ هزار نفر یهودی در فلسطین زندگی می کردند. در حالی که کل جمعیت فلسطین طبق برآورد سال ۱۸۹۵ به حدود ۵۰۰ هزار نفر بالغ می شد که اکثریت قریب به اتفاق آنان را مسلمانان تشکیل می دادند و حدود سه چهارم آنها در ناحیه ای از قدس سکونت داشتند. در فاصله سالهای ۱۸۸۲ تا ۱۹۱۴، بیش از ۱۰۰ هزار نفر مهاجر یهودی وارد فلسطین شدند که تعدادی از آنها پس از مدتی به علت دشواری شرایط و اعمال مقررات ویژه از سوی مقامات عثمانی، مجدداً آن جا را ترک کردند. در فاصله همان سالها، در حدود چهل تا شصت مجتمع کشاورزی جدید یهودی متشکل از ۱۲ هزار کشاورز در فلسطین تأسیس شد. در سال ۱۹۱۴ از کل جمعیت ۷۰۰ هزار نفری فلسطین، حدود ۹۰-۸۰ هزار نفر یهودی بودند.^{۳۲} افزایش چشمگیر رقم اخیر، نشانگر روند افزایش مهاجرت یهودیان به فلسطین، پس از پیدایش صهیونیسم سیاسی است.

جنگ جهانی اول: یک فرصت طلایی

جنگ جهانی اول، نقطه عطف دیگری برای صهیونیسم است. این جنگ، فرصت

مناسبی برای تحقق بیشتر اهداف صهیونیسم سیاسی از طریق فعالیتهای سیاسی فراهم کرد، تا بدانجا که به شناسایی بین‌المللی این نهضت انجامید. در نتیجه تلاشهای دیپلماتیک گروهی از نمایندگان صهیونیست در انگلستان، فرانسه و آمریکا به رهبری «حیم وایزمن»^{۳۳}، «اعلامیه بالفور»^{۳۴} که به مفهوم شناسایی رسمی و بین‌المللی جنبش صهیونیسم بود، از سوی انگلستان صادر شد.

حیم وایزمن، یک شیمی‌دان یهودی بود که از روسیه به انگلستان مهاجرت کرده و توانسته بود با سیاستمداران و رهبران انگلیس روابط نزدیک و صمیمانه‌ای برقرار کند. در آن زمان، تعدادی از افراد متنفذ غیریهودی انگلیس تحت تاثیر دیدگاههای صهیونیستی وایزمن قرار داشتند. دولت انگلستان نیز خود را مدیون خدمات وی در مورد کشف یک روش ارزان قیمت در مورد تولید مواد منفجره و ارزش آن برای نیروهای نظامی انگلیس در خلال جنگ جهانی اول می‌دانست. وی توانسته بود نظر موافق «دیوید لوید جورج»^{۳۵}، نخست‌وزیر انگلستان (۱۹۲۲-۱۹۱۶)، «هربرت ساموئل»^{۳۶} و چند نفر از روزنامه‌نگاران متنفذ انگلیسی را به سوی خود و عقایدش جلب کند.

روزنامه‌نگاران طرفدار وی در مطبوعات انگلیس، مکرراً متذکر این نکته می‌شدند که ایجاد یک دولت یهود در فلسطین برای انگلستان ارزش استراتژیک دارد! در همان اوان جنگ، وایزمن با پیش‌بینی پیروزی انگلستان در جنگ و این که فلسطین پس از جنگ، تحت سلطه این کشور قرار می‌گیرد، این عقیده و اشاعه آن را در پیش‌گرفت که مهاجرت یهودیان به تعداد کافی به فلسطین در نهایت، منتهی به ایجاد یک حکومت آزاد و مستقل یهود خواهد شد و بنابراین، خواهد توانست حافظ منافع انگلستان در خاورمیانه باشد.

کلید حل مسئله صهیونیستها و نزدیک شدن به هدف نهایی، یعنی تشکیل دولت یهود، شخص «آرتور جیمز بالفور»^{۳۷}، وزیر امور خارجه وقت انگلستان بود. وایزمن در حدود ده سال قبل از جنگ، با بالفور ملاقات کرده و وی را تحت تاثیر عقاید خود قرار داده بود. هنگامی که بالفور به سمت وزیر امور خارجه انتخاب شد (دسامبر ۱۹۱۶)، صهیونیستها بی‌نهایت امیدوار شدند. با ورود افرادی مانند لوید جورج و بالفور به کابینه، یکی از فرصتهای بسیار مناسب برای

تایید رسمی و شناسایی اهداف آنان فراهم شد. صهیونیستهای متنفذ، بخصوص دکتر حیم وایزمن، از فرصت طلایی جنگ و وجود افراد طرفدار خود در کابینه استفاده کرده، برای تدارک وطنی در فلسطین، به انگلستان، فشار آوردند. از طرف دیگر، با کمک قاضی «لویی براندی»^{۳۸} یکی از رهبران صهیونیست آمریکا و مشاور اصلی «وود رو ویلسون»^{۳۹} رئیس جمهوری آمریکا، بالاخره این کشور را نیز در تاریخ آوریل ۱۹۱۷ به نفع متفقین وارد جنگ کردند!

کشورهای قدرتمند اروپایی که اضمحلال امپراتوری فرتوت و رو به ضعف عثمانی را پس از پایان جنگ پیش بینی کرده بودند، در سال ۱۹۱۶ - یعنی اواسط جنگ - با موافقتنامه سرّی «سایکس - پیکو»^{۴۰} مناطق نفوذ و تحت کنترل خود در خاورمیانه را پس از جنگ مشخص کردند. از جمله، برای فلسطین یک نحوه اداره بین المللی تعیین کردند. این قرارداد، بین کشورهای انگلستان، فرانسه و روسیه تزاری به امضا رسید.^{۴۱} یک سال پس از انعقاد موافقتنامه، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه به پیروزی رسید و مدتی بعد، دولت جدید انقلابی این کشور، مفاد موافقتنامه را افشا و آن را رد و محکوم کرد.

مارک سایکس،^{۴۲} معاون وزیر امور خارجه کابینه جنگی انگلیس در امور خاور نزدیک و یکی از تهیه کنندگان قرارداد سایکس - پیکو، برای مذاکره با صهیونیستها انتخاب شد. هدف این مذاکرات، عبارت از کسب نظر و حمایت جمعی یهودیان جهان و تدارک زمینه های لازم در مورد تحقق شناسایی آرمان ملی یهودیان بود. صهیونیستها خواهان اعلام بیانیه ای از سوی انگلستان، دایر بر شناسایی حق یهود برای ایجاد یک وطن ملی در فلسطین شدند. این تقاضا تا آن تاریخ، یکی از مهمترین آرمانهای سیاسی صهیونیسم را تشکیل می داد.

سرانجام در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷، کابینه جنگی انگلستان پس از ماهها بحث و مذاکره خصوصی پیرامون مسئله با صدور «اعلامیه بالفور»، آرمان سیاسی یهودیان را تحقق بخشید. مفاد این اعلامیه که به امضای لرد بالفور، وزیر امور خارجه دولت انگلستان خطاب به «لرد روتشیلد»^{۴۳} یکی از ثروتمندان یهودی متنفذ انگلیسی و نماینده فدراسیون صهیونیستها صادر شد، به شرح زیر است (تصویرج):

«... دولت اعلیحضرت، ایجاد یک کانون ملی برای ملت یهود را در فلسطین با نظر مساعد می نگرد و برای نیل به این هدف، اقدامات همه جانبه ای را به عمل خواهد آورد. البته باتوجه به این امر که هیچ گونه اقدامی که ناقض حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیر یهودی موجود در فلسطین و نیز حقوق و وضع سیاسی یهودیان در هر کشور دیگر باشد، انجام نخواهد گرفت.»

صدور اعلامیه بالفور از سوی انگلستان، یک موفقیت بزرگ برای صهیونیستها و شناسایی اهداف آنان بود. اگر در محتوای اعلامیه تعمق کنیم، در می یابیم که در این اعلامیه، فلسطین به عنوان یک سرزمین و کشور متعلق به یهودیان تلقی شده و ساکنان غیریهودی آن - یعنی مسلمانان - نیز به منزله بیگانگان و مهاجرانی که برای سکونت به آن سرزمین رفته اند، معرفی شده اند. جالب توجه است که به هنگام صدور اعلامیه بالفور، اکثریت قریب به اتفاق ساکنان فلسطین، یعنی ۹۲ درصد را اعراب - که ساکنان اصلی فلسطین بودند - تشکیل می دادند. در آن تاریخ، انگلیسی ها این طور استدلال می کردند که اعراب فلسطین، مردمی ابتدایی در یک سرزمین عجیب و عقیم محسوب می شوند و احتیاج آنان به قیم، آشکار است! آنان بر این عقیده بودند که حضور یهودیان دارای تمدن غربی و مهارت فنی، به نفع اعراب خواهد بود.^{۴۴}

پس از خاتمه جنگ و شکست و اضمحلال امپراتوری عثمانی به وسیله متفقین، امکانات و فرصتهایی بیشتر از گذشته برای تحقق اهداف صهیونیستها فراهم شد. روسیه تزاری پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، خود را از قرارداد سایکس - پیکو کنار کشید. پس از آن، فرانسوی ها و انگلیسی ها پس از یک دوره مذاکره، بالاخره توانستند با توافق یکدیگر، نقشه خاورمیانه را از نو ترسیم کنند. طبق این توافق، قرار شد که مجموعه ای از کشورهای کوچک دست نشانده به وجود آید. جامعه ملل که جدیداً تشکیل شده بود و تصمیمات اساسی آن به وسیله سیاستمداران انگلیسی و فرانسوی دیکته می شد، تأسیس این خرده کشورها و از جمله فلسطین را به موجب سیستم قیمومیتی که امید اعراب را به استقلال از بین می برد و تسلط سیاسی انگلیس و فرانسه را جایگزین آن می ساخت، تصویب کرد.

دوران قیمومیت

در ۲۴ آوریل ۱۹۲۰، کنفرانس «سان رمو»^{۴۵} تصمیم گرفت تحت نظارت سازمان تازه تشکیل شده جامعه ملل، به انگلستان حق قیمومیت اعطا کند. (شرایط آن به وسیله آمریکا که عضو جامعه نبود تصویب شد). تا این که بالاخره در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲، شورای ملل قیمومیت انگلستان را بر فلسطین تصویب کرد. طبق شرایط تعیین شده قیمومیت، انگلیسی‌ها موظف شده بودند که «کشور را با چنان شرایط سیاسی، اداری و اقتصادی اداره کنند که زمینه ایجاد یک میهن ملی یهودی را تأمین نمایند.» البته گفتنی است که انگلستان بیش از آنچه که باید، خود خواهان چنین تکلیفی بود و احتیاجی به اعمال فشار و تعیین تکلیف از سوی یک مرجع دیگر نبود! شرایط مندرج در قیمومیت، متن اعلامیه بالفور را مجدداً مورد تأکید قرار می‌داد. همچنین، پیش‌بینی کرده بود که برای مشورت و همکاری با اداره فلسطین در مورد مسایل مربوط به وطن ملی یهود و مشارکت در ایجاد و توسعه کشور، باید یک «سازمان یهودی مناسب» ایجاد شود.^{۴۶} این امر به سازمان صهیونیستها موقعیت ویژه‌ای بخشید، چرا که اگر اداره قیمومیت، وجود این سازمان را لازم می‌دانست، پس این سازمان به طور رسمی مورد شناسایی قرار می‌گرفت. انگلستان در سپتامبر ۱۹۲۳، قیمومیت فلسطین را به دست گرفت. بدین ترتیب، اولین هدف هر تزل که تأیید وطن ملی مردم یهود به وسیله حقوق عمومی بود، به دست آمد. ولی هنوز هم موانع و مشکلاتی برای تحقق یک وطن یا یک کشور وجود داشت که باید بر آنها فایق آمد. جمعیت اعراب فلسطین به هنگام قیمومیت، ۹۲ درصد کل جمعیت بود که این تعداد، مالک ۹۸ درصد زمینهای فلسطین بودند. بدین ترتیب، واضح بود که با چنین نسبت جمعیتی و مالکیت زمینهای متعلق به اعراب فلسطینی، دیگر وطنی برای یهودیان متصور نخواهد بود، مگر این که نسبت جمعیت و مالکیت زمینها به نفع صهیونیستها تغییر کند. بنابراین، عزم جزم صهیونیستهای بلند پرواز در جهت تغییر نسبتهای فوق‌الذکر قرار گرفت، ولی انگلستان و صهیونیستها، دیدگاههای متفاوتی در مورد مفهوم ایجاد وطن، چه از نظر مرزها و چه از لحاظ مهاجرت داشتند. البته با توجه به این نکته که انگلستان به طور

مؤکدی تمایل به انجام این تعهد نیز داشت. ذکر این نکته ضروری است که اگرچه ظاهراً انگلستان تحت نظارت « کمیسیون قیمومیت جامعه ملل » انجام وظیفه می کرد، ولی عملاً تا حد زیادی فلسطین را مانند یک مستعمره سلطنتی اداره کرده و اداره آن را از طریق اداره مستعمرات انجام می داد. انگلستان پس از در اختیار گرفتن فلسطین از طریق قیمومیت، یکی از کارگزاران سرشناس خود و نیز یکی از طرفداران و دوستان صمیمی صهیونیستها به نام « سرهربرت ساموئل »^{۴۷} را به عنوان « کمیسر عالی » فلسطین منصوب کرد. ساموئل بعدها به هنگام مأموریتش در فلسطین، خدمات ذیقیمتی به صهیونیستها و نیل به اهدافشان، بخصوص فراهم آوردن شرایط مناسب برای افزایش میزان مهاجرت یهودیان به فلسطین کرد. صهیونیستها که از روابط ویژه و صمیمانه خود با انگلیسی ها مطمئن بودند، اقدامات گسترده ای را برای جلب مهاجرت یهودیان سایر کشورها به فلسطین آغاز کردند. آنان مخالفت های اعراب را نیز در این مورد نادیده گرفتند. روابط میان اعراب و یهودیان، به تدریج رو به تیرگی می رفت و گهگاه برخوردهایی بین طرفین صورت می گرفت. با افزایش مهاجرت یهودیان در اواخر دهه ۲۰، عکس العمل های مخالف اعراب نسبت به یهودیان تشدید شد. یهودیان، سیل آسا از نقاط مختلف جهان به فلسطین مهاجرت کرده و کارگاهها، کارخانه ها و شرکت های تجاری تأسیس می کردند. به تدریج، برخی از شهرها گسترش یافت و به همراه آن، نفوذ و قدرت یهودیان نیز به تدریج افزایش یافت. کارگزاران انگلیسی مستقر در فلسطین، ناچار بودند با دعاوی متضاد و کشمکش های روزافزون بر سر فروش زمین، سهمیه مهاجرت و سیاست های اتحاد و همبستگی صهیونیستها و درگیری های مختلف طرفین، به نحوی مقابله کنند. البته در این درگیریها و کشمکشها، انگلیسی ها همواره جانب یهودیان را می گرفتند. این درگیریها تا بدانجا گسترش یافت که بالاخره در اوت ۱۹۲۹، طی یک رشته شورشها و تظاهرات و درگیری های بین طرفین، به مرگ حدود ۷۵۰ نفر عرب و یهودی انجامید. (واقعه دیوار ندبه)

یکی از شواهدی که به روشنی، اهداف جاه طلبانه صهیونیستها را بیان می کند، محتوای یادداشتی است که در فوریه ۱۹۱۹ به وسیله سازمان جهانی صهیونیستها به

کنفرانس صلح پاریس (ورسای) ارایه شد. این یادداشت، حدود وطن مورد نظر را به شرح زیر تصویر می‌کند:

«تمامی سرزمین فلسطین و جنوب لبنان، از جمله شهرهای صور و صیدا سرچشمه‌های رود اردن در کوه هرمون و قسمت جنوبی رودخانه لیطانی، بلندیهای جولان در سوریه، از جمله شهر قنیطره، رودخانه یرموک و چشمه‌های جوشان الهیمة، تمامی دره اردن، بحرالْمیت، و سرزمینهای مرتفع شرقی بالای حومه امان، از آن جا در جهت جنوب در طول راه آهن حجاز به خلیج عقبه، در مصر، از العریش در ساحل مدیترانه در یک خط مستقیم در جهت جنوب به سوی شرم الشیخ در خلیج عقبه.»^{۴۸}

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که سرزمین مورد نظر صهیونیستها در آن تاریخ، شامل سرزمینهایی بود که امروزه به کشورهای عربی تعلق دارد، مانند: جنوب لبنان، قسمت غربی و شرقی رود اردن که متعلق به اردن است، قسمتی از منطقه حجاز (عربستان) و تقریباً کلیه شبه جزیره سینا. نکته قابل توجه و در خور تعمق این است که هدف اسرائیل از زمان تشکیل (۱۹۴۸) تا کنون، با در پیش گرفتن یک خط مشی توسعه طلبانه، دستیابی به مرزهای از پیش تعیین شده بوده است. بررسی روند و نتایج جنگهای چهارگانه اعراب و اسرائیل، بخصوص جنگهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷، دقیقاً گویای واقعیت مذکور است.^{۴۹} جامعه ملل و قرارداد صلح پاریس، مرزهای تعیین شده از سوی سازمان جهانی صهیونیستها را نپذیرفت، ولی شورای قیمومیت، سرپرستی ماورای اردن، قسمت شرقی رود اردن و آن سوی امان را به انگلستان سپرد! انگلستان اداره ماورای اردن را به عنوان یک امیرنشین در سال ۱۹۲۱ به امیر عبدالله، (یکی از پسران حسین، شریف مکه) - یکی از مهره‌های خود در خاورمیانه - واگذار کرد و آن کشور در سال ۱۹۴۶ با به دست آوردن استقلال، یک کشور پادشاهی شد.

افزایش قدرت و نفوذ صهیونیستها

دو سال پس از صدور اعلامیه بالفور، خود بالفور وجود خطر را احساس کرد. وی در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۱۹، به لویدجرج، نخست وزیر انگلستان چنین نوشت: «بدیهی است که

نقطه ضعف ما در مورد فلسطین این است که اصل خودمختاری را رد کرده و نپذیرفته ایم. اگر با سکنه کنونی مشورت کرده بودیم، آنها بدون تردید، علیه استقرار یهودیان رأی می دادند.» ضمناً این مسئله را گزارش کمیسیون «کینگ - کرین»^{۵۰} نیز که در سال ۱۹۱۹ از سوی ویلسون رییس جمهوری آمریکا برای کسب آگاهی «از نظرات و تمایلات تمام اهالی» فرستاده شده بود، تأیید می کند. در این گزارش، درباره فلسطین چنین آمده است: «در این جا، قدیمی ترین ساکنان، یعنی مسلمانان و مسیحیان، رفتار خصمانه ای نسبت به مهاجرت انبوه یهودیان و هرگونه کوششی برای برقراری حاکمیت یهود از خود نشان می دهند. در این رابطه این سؤال برای ما مطرح است که آیا یک انگلیسی یا آمریکایی در میان مقامات رسمی وجود دارد که تحقق برنامه صهیونیستی را جز با کمک یک ارتش بزرگ قابل اجرا بداند؟» هیئت مذکور با نفی برنامه بلند پروازانه صهیونیستی، حفظ وحدت سوریه - فلسطین را زیر قیومیت انگلستان یا آمریکا با تضمین یک کانون ملی محدود یهودی پیشنهاد می کند.^{۵۱}

سرزمین فلسطین پس از جنگ جهانی اول، سه دوره مختلف را پشت سر گذاشت. بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۵ (دوره اول) یک جریان مهاجرتی شدید نسل بعد از جنگ، از اروپای مرکزی و شرقی - که به «پیشگامان»^{۵۲} معروف شدند - به فلسطین سرازیر شد. این امر، یک جنبش آرمانی با افکار سوسیالیستی بود و منجر به ایجاد تعداد زیادی تأسیسات کارگری کشاورزی بزرگ شد. در پایان این دوره، تعداد زیادی گروههای بورژوازی لهستانی الاصل به تل آویو وارد شدند که واحدهای یهودی نشین جدید حومه یافا را ایجاد کردند. این گروهها، باعث رشد سریع مهاجرنشینهای شهری، همچنین صنایع جدید و به همین ترتیب، تشکیل یک طبقه کارگر شهری یهودی شدند. بین سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۳۱ (دوره دوم)، بحران مداومی به وجود آمد که منجر به بی کاری و عدم اشتغال و حتی رکود در مهاجرت شد،^{۵۳} ولی در عوض، به تحکیم ساخت و بافت اقتصادی یهودیان ساکن شهرها و تأسیسات کشاورزی کمک کرد. در خلال این دوره، نفوذ آمریکا در فلسطین در بین جامعه صهیونیستها بر مبنای توسعه صنعتی پایه گذاری شد. بدین ترتیب که آنان تعداد زیادی برنامه های سرمایه گذاری مالی گسترده و مرتبط با هم در فلسطین را به اجرا گذاشتند. گفتنی است که مشوق و حامی و

صحنه گردان چنین برنامه‌هایی از سوی آمریکایی‌ها، یک نفر قاضی یهودی دیوان عالی آمریکا به نام لویی براندی بود. از سال ۱۹۳۲ به بعد (دوره سوم)، موج جدید مهاجرت از لهستان و پس از سال ۱۹۳۳ از کشور آلمان به سوی فلسطین آغاز شد که به نوبه خود، سرمایه‌های جدیدی را تدارک دید. جمعیت یهودی شهرهای تل‌آویو، حیفا و قدس، به تدریج افزایش می‌یافت، در حالی که ایجاد تاسیسات و ساختمان و صنعتی کردن، آهنگ رشد بیشتری داشت. در زمینه کشاورزی نیز، بخش عظیمی از باغات مرکبات در خلال همین دوره کاشته و ایجاد شد. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که دوره آرمانی و خیالی صهیونیسم رو به اتمام است و به تدریج یک روح توسعه اقتصادی با دوام مسلط و حکمفرما می‌شود.

در این سالها با این که یهودیان، تنها یک اقلیت ۲۲ درصدی از کل جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند، با این حال بر زندگی و امور اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه فلسطین تسلط داشتند. یک رشته تغییر و تحولات بنیانی در خصوصیات مناطقی که آنان سکنا داشتند، در حال انجام بود. تغییر و تحولات مذکور با ایجاد شرایط لازم و حمایت همه جانبه کارگزاران انگلیسی از صهیونیستها و نیز طبق برنامه‌های طراحی شده صهیونیستها صورت می‌گرفت. آنان به وسیله آموزش سطح بالای خود، ایجاد روشهای جدید کاری و حرفه‌ای، میهن پرستی شدید مبتنی بر وطن آرمانی شان - نظم و انضباط شدید و انرژی خستگی ناپذیر توانستند در جامعه برای خود، موقعیت ویژه‌ای دست و پا کنند. در حالی که به عکس، اعراب ساکن فلسطین، طی قرن‌ها تحت سلطه بودن و عدم استقلال سیاسی و اقتصادی، یک جامعه فقیر و از نظر تحصیلات، در سطح پایین بودند که به طور کامل قادر به رقابت و مقابله با آنان نبودند. این گونه تفاوت‌های بارز بین دو گروه از نظر سطوح زندگی و تحصیلات و مهمتر از همه، خط مشی صهیونیستها در مورد افزایش میزان مهاجرت به فلسطین و تحت مالکیت در آوردن زمینها و املاک اعراب به انحاء گوناگون، باعث گسترش تنش بین آنان شد. صهیونیستها علی‌رغم موفقیت‌هایشان در زمینه‌های یادشده، قادر نبودند مسایل خود را با اعراب فلسطین که دارای آگاهی و هویت قومی و ملی بودند، حل کنند.

اعراب فلسطینی طبعاً در برابر صدور اعلامیه بالفور و مهاجرت وسیع یهودیان، سر به

مخالفت و ابراز عکس‌العملهای متفاوت برداشتند و خواستار ممنوعیت فروش و انتقال زمینها به یهودیان شدند. به تدریج، شورشها، اعتصابات پراکنده، درگیریهای متفرق با یهودیان و حمله به آنان و انگلیسی‌ها توسط اعراب، شکل می‌گرفت (بخصوص در سال ۱۹۲۴ و ۱۹۲۹). انگلیسی‌ها نیز در برابر این حرکت‌های طبیعی اعراب، شروع به تدوین شرایط و مقررات سنگینی که مساعد و حافظ منافع صهیونیستها بود، کردند. شرایط مذکور، ظاهراً طبق مقررات قیمومیت وضع شده بود. مأموران انگلیسی، اعتنایی به تقاضای اعراب برای ممنوعیت مهاجرت یهودیان نمی‌کردند و تنها، وضع مقرراتی نسبتاً محدود کننده را در نظر داشتند. در سال ۱۹۳۶، یک اعتصاب عمومی گسترده و همه‌گیر توسط اعراب فلسطینی به مورد اجرا درآمد. در طول اعتصاب، تمامی امور تجاری و حمل و نقل اعراب قطع شد و تنها کارهای کشاورزی به جهت تأمین تغذیه جمعیت شهری ادامه یافت. این اعتصاب تا آن تاریخ، از اعتصابهای عمومی انجام شده در خاورمیانه یا اروپا طولانی‌تر بود. این اعتصاب با توجه به استفاده و بهره‌برداری یهودیان از فرصت مغتنم به دست آمده و نیز تهدیدهای نظامی و سیاسی عمال انگلستان - بدون رسیدن به یک نتیجه مثبت و بدون مطرح کردن هیچ شرط قبلی - پس از تقریباً مدت شش ماه پایان یافت!

کنفرانس لندن و کتاب سفید ۱۹۳۹

در فاصله سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹، از سوی اعراب حرکتها و اقدامات زیادی علیه یهودیان و مأموران انگلیسی به عمل آمد. اقدامات گروه‌های شبه نظامی و چریکی اعراب فلسطین نیز که از اواخر دهه ۲۰ شکل گرفته بود، در فاصله سالهای مذکور، تشدید شد و گسترش بیشتری یافت. این گونه عملیات و اعتراضات روز افزون اعراب علیه خط مشی‌های صهیونیستها و نیز کارگزاران انگلیسی، و از سوی دیگر، درگیریهای رو به تزايد اعراب فلسطینی و صهیونیستها باعث شد که در سال ۱۹۳۹، کنفرانسی به نام «کنفرانس و میزگرد لندن» با حرکت صهیونیستها، اعراب فلسطینی و هیئتهای نمایندگی رسمی برخی از کشورهای عربی مانند کشورهای مصر، عراق، ماوراء اردن، عربستان سعودی و یمن تشکیل

شود. اعراب و صهیونیستها به طور جداگانه با نمایندگان و مذاکره کنندگان انگلیسی ملاقات کردند. انگلستان پس از پایان کنفرانس، در ماه مه ۱۹۳۹، کتاب سفیدی منتشر کرد. بر اساس مفاد این کتاب، مقرر شد در صورت وجود شرایط لازم، کشور مستقل فلسطین در یک مهلت ده ساله تشکیل شود و تعداد یهودیان از حدود یک سوم جمعیت آن کشور تجاوز نکند. برای این منظور، کتاب سفید، یک مدت پنج ساله پس از انتشار آن برای پذیرش جمعاً ۷۵ هزار مهاجر یهودی در فلسطین در نظر گرفته بود و پس از سرآمدن مدت مذکور، مهاجرت یهودیان می بایستی با موافقت اعراب فلسطینی صورت گیرد. ضمناً محدودیتهای قابل توجهی در مورد خرید زمینهای اعراب توسط یهودیان پیش بینی شده بود. طبق مفاد کتاب، اکثریت اعراب در کشور و حقوق قانونی آنها در نظر گرفته شده بود.^{۵۴}

هر دو طرف، یعنی اعراب و صهیونیستها، کتاب سفید سال ۱۹۳۹ را رد کردند. صهیونیستها از آن جهت کتاب سفید را مردود شناختند که دولت انگلستان در آن وعده استقلال یک فلسطین واحد را داده بود که در آن، یهودیان به صورت اقلیت مطرح می شدند. ضمناً از دیدگاه اعراب، محتوای کتاب سفید ممکن بود از آنچه آنان امیدوار بودند بیشتر باشد، ولی از آنچه که آرزو داشتند کمتر بود. بنابراین، از طرف آنان نیز رد شد.

صهیونیستها پس از انتشار کتاب سفید، فعالیتهای زیرزمینی و تروریستی خود را آغاز کردند و تصمیم گرفتند که روند مهاجرت را - حتی اگر غیر قانونی باشد - ادامه دهند. حتی مصمم شدند که در صورت لزوم به زور نیز متوسل شوند. در پایان دهه ۳۰، صهیونیستها بیش از اندازه قدرتمند و سازمان یافته شده بودند. آنان در مخالفت و اعتراض به مفاد کتاب سفید ۱۹۳۹، اقدام به یک رشته بمب گذاری در بازارهای عربی، حملات تروریستی به دهکده های عرب نشین، اعتصابها، و حملات پراکنده به اشخاص کردند. همچنین، آموزشهای مخفی نظامی را افزایش داده و برنامه های تبلیغات سیاسی وسیعی را در برخی نقاط اروپا و آمریکا به اجرا در آوردند. از سوی دیگر، جامعه اعراب فلسطینی با توجه به گسترش دستگیریه، تبعیدهای سیاسی، ترور شخصیتها، اعدامها و غیره در سالهای ۳۹-۱۹۳۷، از نظر سیاسی و اقتصادی، ضربات سنگینی را متحمل شده بود. بنابراین، مقابله آنان با صهیونیستها در این

شرایط و بدون وجود یک رهبری واحد و مؤثر سیاسی در کشور، کار چندان ساده ای نبود.

جنگ جهانی دوم و «کنفرانس بیلت مور»^{۵۵}

در سپتامبر ۱۹۳۹، جنگ جهانی دوم در اروپا آغاز شد. بنابراین، کشمکش و مقابله سه جانبه بر سر فلسطین به زودی تحت الشعاع مسئله جنگ جهانی دوم و کشمکشهای جهانی قرار گرفت. این جنگ باعث متارکه ای موقت و آرامش نسبی بین طرفین درگیر در فلسطین شد. اقدامات آلمان هیتلری علیه یهودیان، مورد بهره برداری شدید تبلیغاتی صهیونیستها به نفع اهدافشان قرار گرفت. آنان با تکیه بر مظلوم نمایی یهودیان و اقدامات ضد یهود نازیها سعی در زمینه سازی برای توجیه مطرح کردن هدف غایی خود، یعنی تشکیل یک دولت واحد و مستقل یهود داشتند. در سال ۱۹۴۲، به هنگام حضور دیوید بن گورین رییس آژانس یهود در نیویورک، جلسه فوق العاده کنفرانس صهیونیستها در «هتل بیلت مور» تشکیل شد. هدف این کنفرانس، رد مفاد کتاب سفید ۱۹۳۹ و تعیین خط مشی جدید صهیونیسم بود. قسمت پایانی اعلامیه کنفرانس که در تاریخ ۱۱ ماه مه ۱۹۴۲ منتشر شد به شرح زیر جمع بندی و نتیجه گیری می کند.^{۵۶}

«کنفرانس مصر است که: دروازه های فلسطین گشوده شود، که: کنترل مهاجرت به فلسطین همراه با قدرت لازم برای ساختن کشور، از جمله توسعه قسمتهای غیر مسکونی و زمینهای کاشته نشده، به آژانس یهود واگذار شود؛ که: در فلسطین یک (کشور) مشترک المنافع مستقل یهود در ساخت جدیدی در دنیای دموکراتیک تأسیس شود.»

بدین ترتیب، مشاهده می شود که صهیونیستها در این کنفرانس برای تأسیس کشور جدید یهود صراحتاً تمام فلسطین را تقاضا کردند. بدین گونه، از این زمان به بعد، کنترل آینده صهیونیسم به تدریج از شخص وایزمن که دارای خط مشی محتاطانه ای بود، به دست طرفداران بن گورین که تشکیل یک کشور مستقل را خواستار بود منتقل شد. کشوری که به زعم آنان به روی تمام یهودیان جهان باز باشد و به هیچ قدرت خارجی متکی نباشد. بدین ترتیب، دوران رهبری وایزمن از لندن سپری شده بود. ضمناً آرزوی سازمان صهیونیسم که مهاجرت بدون حد و حصر یهودیان به فلسطین، تحت نظر کارگزاران یهود بود، به تدریج به

واقعیت نزدیک می شد.

انگلیسی ها پس از کنفرانس بیلت مور، قادر به کنترل کامل مهاجرت یهودیان به فلسطین نبودند. تعداد یهودیان فلسطین که در زمان قیمومیت (۱۹۲۲) حدود ۵۶ هزار نفر بود، در سال ۱۹۴۳ به ۵۳۹ هزار و در سال ۱۹۴۶ به حدود ۶۰۸ هزار نفر بالغ می شد. همچنین تعداد یهودیان در زمان ایجاد اسرائیل (۱۹۴۸) به حدود ۶۵۰ هزار نفر رسیده بود. آژانس یهود از مدت‌ها قبل، سازمان نظامی تروریستی به نام «هاگانا»^{۵۷} و واحدهای ضربتی آن به نام «پالماخ»^{۵۸} را تشکیل داده بود. افراد این سازمان نظامی با جنگیدن به نفع انگلیسی ها در خلال جنگ جهانی دوم، قوی و با تجربه شده بودند. ضمناً علاوه بر سازمان نظامی مذکور، دو گروه کوچکتر تروریستی افراطی نیز به نام «ایرگون تسوای لوبیمی»^{۵۹} و «گروه اشترن»^{۶۰} نیز از چند سال قبل تشکیل شده و مشغول فعالیت بودند. همین گروه‌های تروریستی از اواخر جنگ جهانی دوم و پس از آن تا زمان تشکیل دولت اسرائیل، دست به عملیات تروریستی فزاینده و ایجاد رعب و وحشت زیاد در بین اعراب فلسطینی برای بیرون راندن هر چه بیشتر آنان از سرزمین آبا و اجدادی خود و غصب و تصرف زمینها و املاک آنان زدند. جنایات اسفناک مربوط به دیر یاسین و کفر قاسم از جمله این عملیات سبُعانه بود. هدف دیگر این گونه عملیات، بخصوص پس از کنفرانس بیلت مور، عاجز کردن انگلستان از اداره فلسطین از طریق قیمومیت و تحت فشار قرار دادن آن کشور برای تحقق اهداف مورد نظرشان بود.

طرح تقسیم فلسطین: اسرائیل، فرزند صهیونیسم سیاسی متولد می شود

جنگ جهانی دوم و آثار و عواقب ناشی از آن، توانایی انگلستان را برای حفظ یک امپراتوری بسیار گسترده - که قبل از جنگ وجود داشت - به شدت کاهش داده بود. از طرف دیگر، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به عنوان قدرتهای عمده و مطرح دوران بعد از جنگ، در میدان رقابت سیاست جهانی ظاهر شده بودند. ضمناً، نحوه برخورد هیتلر و آلمان نازی در زمان جنگ با یهودیان و کشتار آنان، افکار عمومی جهان غرب را پربیشان خاطر

کرده و جو مساعدی را برای یهودیان فراهم آورده بود. صهیونیستها نیز با بهره برداریهای تبلیغاتی مناسب از وقایع، زمینه‌های لازم را برای انجام اقدامات بعدی خود هر چه بیشتر فراهم می‌کردند. بنابراین، یکی از طرفهای ذینفع تغییر و تحولات بعد از جنگ جهانی دوم، صهیونیستها بودند که با توجه به شرایط گفته شده، تصمیم راسخ داشتند که دولت مستقل یهود را تشکیل دهند.

آمریکا پس از جنگ سعی کرد نقش بیشتری در عرصه سیاست جهانی بر عهده گیرد، بویژه این که با تضعیف قدرت و نقش برخی کشورهای اروپایی بعد از جنگ، امکان فعالیت برای این کشور بیشتر فراهم شده بود. آمریکا قبل از جنگ، نقش چندانی در مسئله فلسطین نداشت، در حالی که پس از جنگ، خود را درگیر مسئله فلسطین کرد و حمایت خود را از مهاجرت گسترده یهودیان به فلسطین اعلام کرد. حتی در این راه، سعی کرد از طریق دیپلماتیک، نظر مساعد انگلستان را دایر بر اجازه مهاجرت تعداد ۱۰ هزار نفر یهودی به فلسطین جلب کند.

با توجه به کاهش قدرت اقتصادی و سیاسی انگلستان پس از جنگ، و افزایش درگیریهای اعراب و صهیونیستها در فلسطین و عدم دستیابی به یک راه حل مورد قبول طرفین درگیر، بالاخره این کشور در فوریه ۱۹۴۷ اعلام کرد که مسئله فلسطین را به سازمان ملل متحد - که در آن تاریخ تازه تشکیل شده بود - ارجاع خواهد کرد. پس از آن، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، کمیته ویژه ای به منظور بررسی و تهیه گزارشی در مورد وضعیت فلسطین به منطقه اعزام کرد. گزارش کمیته مذکور در ۳۱ اوت ۱۹۴۷ منتشر شد. کمیته، دو طرح را برای حل مسئله فلسطین پیشنهاد کرد: یک طرح اصلی دایر بر تقسیم فلسطین به دو کشور یهودی و عربی، با یک زمینه اتحادیه اقتصادی؛ و یک طرح فرعی دیگر برای تشکیل یک کشور فدرال. طرح تقسیم فلسطین در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ با ۳۳ رأی موافق (دو سوم آرای مورد نیاز)، ۱۳ رأی مخالف و ۱۰ رأی ممتنع به تصویب سازمان رسید.

قیمومیت انگلستان بر فلسطین در تاریخ ۱۴ ماه مه ۱۹۴۸ پایان می‌یافت. در فاصله اعلام طرح تقسیم و پایان عملی قیمومیت انگلستان بر فلسطین، گروههای مسلح

صهیونیستها، مناطق واگذار شده به اعراب را (طبق طرح تقسیم) مانند یافا و حیفا به اشغال خود در آوردند! ضمناً برای دستیابی هرچه بیشتر به اهداف تعیین شده خود، اقدامات تروریستی و مسلحانه راعلیه افراد بی دفاع فلسطین تشدید کردند که فاجعه دردناک و دهشتناک دیر یاسین و کشته شدن بیش از ۲۵۰ کودک، زن و پیرزن از آن جمله است.

انگلستان در ساعت ۱۸ (به وقت واشنگتن) روز ۱۴ ماه مه ۱۹۴۸، قیمومیت فلسطین را رها کرد. در ساعت ۱۸،۰۱ تشکیل کشور اسرائیل در فلسطین به طور رسمی به وسیله دیوید بن گورین اعلام شد. در ساعت ۱۸،۱۱ ایالات متحده آمریکا اسرائیل را مورد شناسایی قرار داد و بلافاصله پس از آمریکا، دولت اتحاد جماهیر شوروی کشور اسرائیل را به رسمیت شناخت. بدین ترتیب، کشور اسرائیل، تنها یک سال دیرتر از مهلت مقرر در پیش بینی هرتزل در سال ۱۸۹۷ مبنی بر ایجاد دولت یهود پس از گذشت پنجاه سال، پا به عرصه وجود نهاد.

بدین گونه بود که صهیونیسم با تبدیل یک آرمان مذهبی و معنوی به یک آرمان سیاسی و دنیوی، بالاخره به هدف نهایی خود- که تشکیل یک دولت مستقل یهود بود- رسید. این نقطه پایان و رسیدن به هدف صهیونیستی، خود آغازی بر ماجراهای پیچیده و غامض بعدی منطقه خاورمیانه بود. □

تصویر الف

| ۲۵



◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

تصویر ب



۲۶ |

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

تصویر ج

| ۲۷



◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

پاورقی‌ها:

۱. نام مکتب صهیونیسم از نام کوهی به نام «صیون یا صهیون» (Zion) گرفته شده که نزدیک بیت المقدس قرار دارد. اصطلاح «صهیونیسم» برای اولین بار به طور عمومی به وسیله «ناتان برن بام» (Nataa Birn Baam) در یک جلسه مباحثه عمومی در شهر وین (اتریش) در روز ۲۳ ژانویه ۱۸۹۲ مورد استفاده قرار گرفت.
۲. سفر پیدایش: باب ۱۵.
۳. سفر پیدایش: باب ۱۷.
۴. سفر پیدایش: باب ۲۸.
۵. برای مطالعه پیرامون «اسطوره حقوق تاریخی» و نیز «اسطوره توراتی» و بحث مبانی و درستی و نادرستی آن از جمله ر.ک. روزه گارودی، ماجرای اسرائیل: صهیونیسم سیاسی، ترجمه دکتر منوچهر بیات مختاری، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۴، بخش اول. و نیز: روزه گارودی، تاریخ یک ارتداد: اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل، چاپ ۲، ترجمه مجید شریف، تهران: رسا، ۱۳۷۶.
۶. به زبان عبری: «گالوت» (Galut)
۷. Titus: (۸۱-۴۰ میلادی) پسر «وسپاسین» امپراتور روم (۶۹-۷۹) که در سال ۷۹ میلادی به جای پدرش امپراتور روم شد (۷۹-۸۱).
۸. سفر پیدایش: فصل ۱۲.
۹. سفر پیدایش: فصل ۲۲.
10. Leo Pinsker (1821-1891)
11. Auto Emancipation
12. Anti- Semitism
13. Prez Smolenskin
۱۴. Ghetto: محله‌های فقیرنشین در شهرها.
15. Bilu
16. Ahad Haam
17. Theodore Herzl
۱۸. Dreyfus: ماجرای محاکمه یک سروان یهودی ارتش فرانسه به نام «دریفوس» به جرم جاسوسی به نفع آلمان.
19. Willam Spencer, *Political Evolution in the middle East*, New York: J.B. Lippncott Co., 1962. p. 259.
20. Baron Maurice de Hirsch
21. Der Judenstaat: Moderen Losung der Juden frage
۲۲. مسئله فلسطین، گزارش کنفرانس حقوقدانان عرب در الجزایر، چاپ دوم، ترجمه اسدالله مبشری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷، ص ۵۶. (نقل از: دفتر کامل خاطرات تئودور هرتزل، تنظیم رافائل پاتای، بخش نخست، ص ۴۳۲).
۲۳. پیشین، ص ۵۸.
24. Herman Auler
25. Pittsburgh
۲۶. مسئله فلسطین... پیشین، ص ۳۷.
27. Israel Zang Will
28. Herbert Bentwich

۲۹. روزه گارودی، پیشین، ص ۸۹.

30. Qassim Hassan, *Political Zionism, As It Stands*, New Dehli: 1960, p.26.
31. Walter Laquer, *A History of Zionism*, London: Weidenfeld and Nicolson, 1972, P.106.
32. William Spencer, op.cit., p.262.
33. Chaim Weizmann (1874-1952)
34. Balfour Declaration
35. David Lloyd George (1863-1945)
36. Sir Herbert Samuel (1870-1963)
37. Arthur James Balfour (1848-1930)
38. Louis Brandeis
39. Woodrow Wilson
40. Sykes-Picot Agreement
۴۱. برای مطالعه متن قرارداد مذکور به منبع زیر رجوع شود:
- J.C. Hurewitz, *Diplomacy in the Near and Middle East, A Documentary Record: 1535-1914*, New York: D. Van Nostrand CO., 1956.
42. Mark Sykes
43. Lord Lionel Walter Rothschild
۴۴. ج. بایرل، جنگ طولانی اعراب و اسرائیل، ترجمه ابوطالب صامی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ص ۷.
45. San Remo
۴۶. برای مطالعه اسناد مربوط به این دوره به کتاب زیر رجوع کنید:
- J.C. Harewitz, *Diplomacy in the Near and Middle East. A Documentary Record, Vol.II: 1914-1956*, Princeton: D. Van Nostrand Co., 1956.
47. Sir Herbert Samuel
48. *The Middle East and North Africa, 1983-84*, London: Europa Publications Ltd., 1983, p. 374.
۴۹. برای کسب حقایق بیشتر در این زمینه توصیه می شود روند جنگهای ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل و علل و آثار آنها دقیقاً مورد مطالعه قرار گیرد.
50. King - Crane
۵۱. روزه گارودی، پیشین، ص ۶۲. ضمناً برای مطالعه متن توصیه های کمیسیون کینگ - کرین به مرجع پیشین صفحه ۵۶ مراجعه شود.
۵۲. به زبان عبری: هالوتسیم (Halutsim)
۵۳. میزان مهاجرت از ۵۵۰۰ نفر در سال ۱۹۲۰، به تدریج به ۳۴ هزار نفر در سال ۱۹۲۵ افزایش یافت، در حالی که این میزان به ۱۳ هزار نفر در سال ۱۹۲۶ و ۲۷۱۳ نفر در ۱۹۲۷ کاهش یافت.
54. Ibid, p.59.
55. Biltmore Conference
56. Ibid, pp. 60-61.

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

- 57 . Haganah
- 58 . Palmach
- 59 . Irgun Zvaei Loumi
- 60 . Stern Gang
- 61 . Ibid, p.61.

